

از «بتهوون»

تا: «ییتل»

دنیا در حالی دوستمین سالگرد تولد بتهوون را جشن میگیرد که نه فقط در قلمرو موسیقی با اصطلاح جدی امروز که ادامه موسیقی کلاسیک نظیر موسیقی بتهوون است بحث‌ها و نظرات گونه‌گون وجود دارد، بلکه رشته‌های دیگر موسیقی جدید نظیر موسیقی جاز و «موسیقی پاپ» (Pop Music) نیز معارضهٔ بزرگی علیه موسیقی کلاسیک و موسیقی جدی آغاز کرده‌اند.

دو تن از نویسندگان یک نشریهٔ انگلیسی «تونی پالمر» (Tony Palmer) و «پیتر هیورث» (Peter Heyworth) که هر یک سالهاست در قلمرو «موسیقی پاپ» و «موسیقی کلاسیک» بطور جداگانه به بحث و نقد می‌پردازند، این بار رودر روی هم قرار گرفته‌اند و دربارهٔ مشکلات این دو موسیقی و نحوهٔ برخورد آنها بایکدیگر و همچنین تعیین ارزش برای هر یک از آن دو به گفتگو نشسته‌اند. در اینجا ما قسمتی از این گفتگورا برای اطلاع خوانندگان مجله نقل می‌کنیم.

پالمر: بنظر شما این موضوع تأسفانگیز نیست که در نشریهٔ مایک بحث را به «موسیقی» و بحث دیگر را به «پاپ» اختصاص میدهند؟

هیورث : من فکر میکنم این پذیرش يك واقعت و پذیرش وضعی است که وجود دارد. میان این دو اختلافی هست.

پالمر : من فکر نمیکنم چنین اختلافی وجود داشته باشد. ولی بهر حال نفس این امر که يك بحث را «موسیقی» و بحث دیگر را به «پاپ» تخصیص میدهند ، این نتیجه را بدست میدهد که «پاپ» ، موسیقی نیست.

هیورث : هرگز! نتیجه‌ای که بدست می‌آید، خیلی ساده این مفهوم را حاکی است که در این مباحث دو نوع متفاوت موسیقی بررسی میشود.

پالمر : بنظر من چنین می‌آید که هیچگونه اختلاف اساسی موزیکال میان کارهای «اشتو کهاوزن» یا «جان تاوerner» (J.Tavener) با کارهای «بیتل‌ها» و یا «باب دیلان» (B.Dylan) نیست. داوری مطلق از آن گونه که مرسوم است میان این آثار ، ناپسندیده و کاری است غیر مثبت. برخلاف انتظار ، اگر هم اختلافی هست، بتحقیق به دلیل عدم ادراک موسیقی پاپ و عدم مقبولیت آن نزد عامه است .

بهترین صفحات موسیقی «پاپ» صفحات محبوب روز نیست و حتی بهترین آثار موسیقی پاپ را میتوان جزء آثار اقلیت بشمار آورد.

هیورث : بدین ترتیب شما دارید مجادله‌ای را از سوی يك اقلیت علیه يك اقلیت دیگر شروع می‌کنید؟

پالمر : هرگز. بحث من برای تفاهم کامل موسیقی پاپ و شناساندن آن است .

موسیقی پاپ منحصراً شامل آن آهنگ‌های ساده و سرگرم کننده متداول «شو» (Show) های رادیو تلویزیونی نیست .

هیورث : در این موضوع شکی نیست . اما فکر نمی‌کنید « پاپ » نمایشگر خواست‌های نسل جدید جوانان بورژوا و ثروتمند پس از جنگ است ؟

برای نخستین بار طی تاریخ جوانان میتوانند پولشان را صرف آن چیزی بکنند که خواستارشان هستند. احتمالاً تك تك افراد این نسل جدید ، ثروتمند نیستند، اما اگر به تعداد کلی آنها توجه کنیم ، میان آنها و بورژواهای ۱۵۰

سال قبل وجوه تشابه زیادی می بینیم. موسیقی پاپ هنگامی ظهور کرد که همین نسل جدید جوان ثروتمند، پای به عرصه‌ی فعالیت گذاشت.

پالمر: ممکن است این طور باشد. ولی موسیقی پاپ نمایشگر خواست‌های نسل جدید ثروتمند نیست. این موسیقی اکنون - یعنی در سال ۱۹۷۰ - نمودار راه و روشی است که انواع دیگر موسیقی فاقد آن هستند.

هیورث: شما یکبار نوشته بودید که «بیتل‌ها» بهترین مصنفان ترانه‌های موسیقی (لید) پس از «شوبرت» هستند. آیا واقعاً این عقیده را باور دارید؟

پالمر: مسلم است که بآن اعتقاد دارم.

هیورث: فکر نمی‌کنید که ترانه‌های «بیتل‌ها» در مقایسه با آوازهای «شوبرت» از وسعت هیجانی بسیار محدودتری برخوردار است؟

پالمر: بستگی باین دارد که شما از کدامیک از ترانه‌های «بیتل‌ها» سخن بگوئید. اگر به ترانه ساده و کودکانه‌ی «زیر دریایی زرد» توجه کنیم، مسلماً سخن شما پذیرفته است. اما فی‌المثل ترانه‌ی «من یک گراز ماهی هستم» در نحوه ابراز بیان عاطفی و در شکل و زبان موزیکال خود درست بهمان اندازه پیچیده و عمیق است که هر یک از آوازهای شوبرت. این ترانه احتمالاً یک اثر موفقیت آمیز نیست ولی یک کار پیچیده و مرکب است.

هیورث: بهتر است در باره «موفقیت» صحبت کنیم.

پیچیدگی یک اثر فی‌نفسه دلیل فضیلت آن نیست. بعبارت دیگر اگر موسیقی پاپ به پیچیدگی میکراید دلیل برتری آن نیست. اگر شما آثار «بیتل‌ها» را با آثار «شوبرت» مقایسه می‌کنید لابد می‌پندارید که آثار اولی نیز عمری در حدود یکصد سال خواهند داشت.

پالمر: خیر. بنظر من این عقیده مضحکی است که برای هنر خوب و کامل عمری طولانی جستجو کنیم.

هیورث: من به جاودانی بودن هنر عقیده ندارم اما منظورم هنری است که دوام بیشتری می‌یابد.

پالمر: منظور شما از «دوام» چیست؟

هیورث : خیلی ساده است: قدرت راضی کردن مردم در يك مدت طولانی. چون در چنین حالتی میان اشتغالات يك نسل و نسل دیگر ارتباط ایجاد میکند. احتمالاً بسیاری از هنرهای امروزی چنین ارتباطی را ایجاد نمی کنند. ممکن است زندگی آنچنان تغییر کرده باشد که اصول فکری و ذهنی مردم نیز عوض شده باشد. اما من همچنان فکر میکنم همین که يك سمفونی «بتهوون» هنوز میتواند تأثیر مناسب و عمیقی در ذهن شنونده خود بجا گذارد مؤید آنست که هنر بتهوون بسیار با ارزش تر و عمیق تر از آن هنری است که حداکثر ۱۰ تا ۱۵ سال دوام می یابد. البته این بدان معنا نیست که هنر جدی الزاماً بهتر از هنر تفریحی است.

پالمر : من با این عقیده شما موافق هستم که يك اثر هنری هر گاه نسل های بعدی را بهمان اندازه نسل همزمان خودش تحت تأثیر و جاذبه قرار دهد، واجد ارزش های بیشتری است. ولی در اینجا نکته ای هست و آن اینکه يك سمفونی بتهوون در مواقع استثنائی و با فاصله های چند ساله اجرا میشود و شنونده ای که فرصت شنیدن این سمفونی را در همه موارد استثنائی پیدا میکرد حتماً لذت های یکسانی از آن میبرد و حال آنکه يك ترانه موسیقی پاپ در فاصله ای سریع ضبط میشود و میلیون ها مردم دنیا میتوانند آنرا در آن واحد و برای صدها بار بشنوند.

هیورث : ولی آثار بتهوون نیز بارها در صفحات گرامافون ضبط شده و حتی برخلاف آثار بعضی از آهنگسازان پاپ هر يك از آثار بتهوون به دفعات و مکرر ضبط شده است. مسلم است که اجرای پی در پی و بدون وقفه يك اثر هنری در رادیو و تلویزیون و آنهم بطریقی که مشاهده می کنیم، وضع ناهنجاری برای این اثر هنری بوجود می آورد. بزرگی آدمیانی چون بتهوون در این است که از این مرحله هم گذشته و نه تنها کهنه نشده اند، بلکه همچنان درخشان مانده اند.

پالمر : آنچه من میخواهم بگویم این است که مسلماً تمامی ترانه های بیتلها خوب نیست. اما میان آنها ۲۸۰ ترانه را میتوان برگزید که طی ۴ سال ساخته شده اند و این، نسبت به زمان تصنیف آثار رقم قابل توجهی است. این

نشانه بارزی است بر نوعی کشش این آثار و ماندگاری آنها .
هیورث : کمی زود است که چنین چیزی را بگوئیم . هر چند که فکر
میکنم احتمالاً بعضی از این آثار باین مرحله خواهند رسید .
پالمر : من میگویم آنها ماندگار شده اند . امروزه ما نمیتوانیم ماندگاری
یک اثر هنری را به حیطه قرن‌ها ببریم . دوام این آثار را باید بامعیارهای زمانی
یک ماه و چند ماه سنجید .

هیورث : این تصدیق همان نکته‌ای است که من بدان اشاره کردم . این
واقعیت که آهنگ موفق نیز خیلی زود فراموش میشود ، دلیل نوعی محدودیت
است . آنچه در مورد کلاسیک‌ها مانند هایدن - موتسارت و بتهوون گفتنی و ستایش
انگیز است آنست که آنها موسیقی‌ای تصنیف کردند که شنونده را وادار به نشستن
در یک تالاروسکوت برای درک این موسیقی می‌کرد . چنین حالتی در شنوندگان
موسیقی دوره‌های قبلی هرگز وجود نداشت . چون آنها به موسیقی چون یک
وسیله تفریح و یا نوعی موسیقی کلیسایی نگاه میکردند و خود را مجاز می‌شمردند
که ضمن اجرای این موسیقی صحبت و تفریح کنند .

یک کنسرت بصورتی که ما اینک می‌بینیم و می‌شنویم یک پدیده‌ی کاملاً جدید
در زمان خود بوده است . اما حالا شنوندگان متفاوتی پدید آمده اند . ممکن
است بگوئیم زمان موسیقی تالاری سپری شده است و شاید موسیقی «پاپ» جانشین
آن . گرچه من در تردید هستم که بهر حال موسیقی پاپ قدرت تسلط بر همه
قلمرو موسیقی کلاسیک را واجد باشد . نکته اینست که نمیتوان گفت نهضتی که
پس از یک نهضت میاید ، الزاماً چون نهضت نخست از نظر کیفیت ارزشمند است .

پالمر : من با نظریه شما مخالفتی ندارم . باید بگویم که تاریخ موسیقی
پاپ از زمان ظهور الویس پریشلی در سال ۱۹۵۵ آغاز میشود . وی نه فقط
همه اجزاء موسیقی پاپ نظیر ریتم‌های «بلوز» مذهبی - عرفانی و روستائی و
«وسترن» را ترکیب کرد ، بلکه او درست زمانی ظاهر شد که نخستین نسل پس
از جنگ جهانی دوم رفته رفته آزادی و ثروت و رفاه بدست می‌آورد . و این
موسیقی شبیه دیگر انواع هنر «پاپ» بدون نقشه و قصد قبلی خاصی بوجود آمد .

بعدها با ظهور موسیقی دانان پر ارزش و حتی میتوانم بگویم نابغه، موسیقی پریسلی که موسیقی خامی بود به مرتبه‌ی والائی ارتقاء یافت و به مرحله‌ی کنونی خود رسید. این گفتنی است که همین موسیقی دانان جدید «پاپ» بودند که نسل جوان دنیا را به آتش کشیدند، نه موسیقی ابتدائی و خام پریسلی.

هیورث: موسیقی بتهوون هم بدون هیچ نقشه قبلی و تمهید مقدمه‌ای بوجود آمده بود. بهر حال بنظر من چنین میرسد که شما دارید موسیقی پاپ را به عنوان تمامی حقیقت دوران معاصر بشمار می‌آورید. زمانی بود که همین سخن در باره‌ی موسیقی جاز گفته میشد و آنرا تنها موسیقی واقعی و دیگر رشته‌های موسیقی را بی ارزش میخواندند و معتقد بودند که موسیقی جاز جانشین موسیقی «مردۀ کلاسیک» شده است!

پالمر: اینطور نیست. موسیقی جاز، موسیقی زمان خودش بود. اما بهترین چیزی که در دفاع از موسیقی پاپ میتوان گفت نه در باره‌ی کلمات آن که اکثراً علی السویه و بی تفاوت است و نه در باره‌ی آهنگ آنست که غالباً پیش پا افتاده بنظر میرسد، بلکه در مورد ترکیب خاصی است که میان «کلمات و موسیقی» بوجود می‌آورد و آن حالت متغیر و عصیان گرانه‌ای است که با بلندی‌های اصوات و نحوه‌ی اتفاقی و هیجانی ترکیبات موسیقی، هیجان و التهاب لازم را پدید می‌آورد. اینها درست همان اجزاء ترکیب کننده‌ی موسیقی کسانی چون «اشتو کهاوزن» و «هنزه» موسیقی دانان پیش‌تاز معاصر است که طرفداران موسیقی کلاسیک ستایشگران آن هستند.

هیورث: من فکر نمیکنم چنین نظریه‌ای مورد قبول خود افرادی چون «اشتو کهاوزن» و «هنزه» قرار گیرد. ولی بهر حال شخصاً این نکته را می‌پذیرم که موسیقی پاپ از کیفیت فزاینده‌ای برخوردار شده که موسیقی معروف به جدی در حال حاضر فاقد آن است. ضمناً فکر میکنم که ارتباط خاصی میان این صعود و نزول وجود دارد. آنچه بیش از همه مرا نگران میکند طرز تلقی ما از موقع و وضع موجود است. مخصوصاً که حمایت مالی مؤسسات مسئول اغلب متوجه کنسرت‌های مورد درخواست مردمان میانه سال و طبقات متوسط و کسانی است که کم یا بیش به موسیقی کلاسیک رغبت نشان میدهند و میخواهند این نوع موسیقی

را دوسه بارو یا چندین بار بشنوند.

این افراد علاقه‌ای به تجربیات جدید هنری ندارند. آنها هیچ نوع شیوه جدید هنری را استقبال نمی‌کنند مگر آنکه بتدریج بنوعی هنر پذیرفته شده مرسوم و سنتی مبدل شده باشد. در واقع میتوان گفت هنر در هر زمینه‌ای، بهنگامی مورد قبول مردمان میانه سال و طبقات متوسط قرار میگیرد که محل مناسبی در يك موزه هنری یافته باشد!

پالمر: خوشحالم که سرانجام احساسات شما برانگیخته شد. مسلم است که نیاز به تجربیات جدید در هر دو قلمرو موسیقی یعنی موسیقی پاپ و موسیقی کلاسیک شدیداً احساس میشود منتها تاکید در هر يك از این نیازمندی‌ها اشتباهاً به یکنوع طرفداری يك جانبه تعبیر میشود.

هیورث: این نیاز نه فقط در جهت تجربیات جدید احساس میشود بلکه درست برای خروج از قالب و شکل فعلی نیز ضروری است. اغلبی از اجتماعات امروزی نسبتاً سنتی و محافظه کار هستند. این اجتماعات ظاهراً خواهان رهایی از قیود سنتی و هنر و فرهنگ ساکن هستند ولی اقداماتی که میکنند باین نتیجه منجر نمیشود.

من موافق این نکته هستم که موسیقی پاپ نبوغ‌های جدیدی را کشف کرده است ولی در يك تحلیل نهائی موافق نیستم که موسیقی پاپ قدرت کامل در بر گرفتن هیجان و احساس آدمی را چون موسیقی عمیق گذشته دارد. ضمناً من در این موضوع نیز شك دارم که موسیقی جدی کنونی حائز شرایط در بر گرفتن کلی هیجان و احساس مردمان کنونی است. چون این موسیقی به ویران کردن موسیقی گذشته اقدام کرده است. بی آنکه خود رأساً توانسته باشد راه‌های قطعی جدیدی را ارائه کند.

پالمر: من خود نیز بارها باین موضوع اندیشیده و سرانجام باین نتیجه رسیده‌ام که مشکل موسیقی جدی مشکلی است که از چهارصد سال پیش وجود داشته است.

هیورث: ولی گذشتگان بر این مشکلات بخوبی فائق شده بودند.

پالمر: کاملاً موافق هستم. منتها باید دانست که مشکلات مربوط به موسیقی پاپ فقط طی ۱۵ سال حیات این موسیقی پدید آمده و آنچه که برای رفع آن شده نیز نامتناسب نبوده است. مهم آنست که ما موسیقی پاپ را يك موسیقی متأخر میدانیم و از آن نیز توقعی در حد همین سن و سال داریم.

هیورث: نگرانی من در این است که ما بمرحله‌ای برسیم که از یکسو فضای گشاده‌تر و ضمناً سطحی‌تری را در بر می‌گیرد و از سوی دیگر حاوی راهی باریک‌تر و عمیقاً روشنفکرانه است. من در تردیدم که هر يك از این دوسوی راه جدید بتواند مثمر‌تر باشد. ولی بهر حال بیم آن را نیز دارم که این مرحله که واجد راه‌های خاص و متضاد است نتیجه‌ی قطعی سیستم‌های صنعتی کنونی باشد؟

پالمر: در بازگشت به بحث قبلی مان، بنظر شما چه علتی و یا عللی برای حمایت‌های فراوان مالی از تالاری چون کاونت گاردن وجود دارد؟

هیورث: کاونت گاردن تالاری است در سطح جهانی خواه در رقابت‌های امروزی بتواند سطح خود را حفظ کند و یا نه. چنین تالاری ناچار است آثار وردی، واگنر و موتسارت را ارائه کند و تماشای این آثار را برای عموم امکان‌پذیر سازد. در چنین حالتی هر گونه کمک مالی و تقویت کلی این تالارها ارزش و اهمیت خاص دارد. مخصوصاً اگر توجه بیشتر این تالار بسوی آثار جدید و روشنفکرانه جلب شود.

من موافق این نکته هستم که کاونت گاردن در معرض خطر تبدیل بیک «بقعه و بارگاه» قرار گرفته است. ولی حقیقت آنست که این خطر تنها بدلیل خواست مردمان میانه سال و طبقات متوسط و تماشاگران محافظه‌کار نیست، بلکه يك علت مهم آن نیز فقدان آثار جدید و باارزش موسیقی جدی است.

با این حال احتمالاً امروز یا فردا عده زیادی خواهند گفت که چنین تالاری چه ارتباطی با مردم زمانه خود دارد؟ و آیا بهتر نیست مؤسسه‌ای را که متناسب با زمان نیست، تجدید سازمان کنیم؟

پالمر: بنظر من چنین مؤسسه‌ای را باید از اصل بکنار گذاشت.
هیورث: ولی من شخصاً تحول را به هر گونه خرابکاری ترجیح میدهم.

نکته مسلم و مهم آنست که موسیقی اینک ترکیب گذشته خود را از دست داده بدون آنکه به ترکیب جدیدی مجهز شده باشد. تا هنگامیکه ارزشهای موسیقی جدید، در هر قلمروی که باشد، معلوم و مشخص نشده باشد، همچنان به عنوان هنر اقلیت شناخته میشود و حتی نسبت به گذشته مهجورتر و ناشناستر خواهد ماند. بدین ترتیب تقویت موسیقی بھر نوعی که باشد و حمایت مؤسسات دولتی و ملی از آن، ضروری تر جلوه میکند.

پالمر: اما موسیقی پاپ اینک زبان خاص خود را یافته، اگر چه همچنان از نظر اجتماعی به عنوان یک واسطه هنری پذیرفته نشده است. نکته مورد اختلاف ما همین جا است. اینکه موسیقی پاپ مورد قبول عامه نیست و اینکه موسیقی کلاسیک دیگر فاقد زبان پذیرفتن است.

هیورث: دوباره باید بگویم که مخالف موسیقی پاپ نیستم. شک و تردید متوجه این نکته است که آیا زبان این موسیقی تا کجا قدرت پیشروی دارد و آیا اصولاً میتوان آنرا به عنوان یک مرحله کامل از یک تجربه انسانی بشمار آورد؟ چون قضاوت نهائی درباره یک اثر هنری هنگامی حاصل میشود که به نتایج آن در یک زمان معین و همچنین قدرت آن در گسترش این جنبه خاص اثر هنری پی بریم. فکر نمیکنید که اینک ما به توافق و همزیستی هنری رسیده باشیم؟

پالمر: برای دادن پاسخ کامل باین پرسش باید به گفته ای از یک آهنگساز موسیقی پاپ اشاره کنم. هنگامی که او ۲۵ سال داشت شخصی از او پرسید آیا فکر نمیکنید که درسی و پنج سالگی همه آنچه را که اینک ساخته اید بدور خواهید ریخت؟ و او پاسخ داد: نه! چون درسی و پنج سالگی آهنگهایی خواهم ساخت که در آن زمان احساس و درک میکنم.

هنر فقط در صورتی گسترش مییابد که تجربیات آن همیشگی باشد و هر یک از این تجربیات تازگی خاص زمان خود را واجد باشد.

موسیقی پاپ در این زمینه پاسخ قطعی پرسش ما نیست، ولی حداقل این موسیقی اقبال رسیدن به این پاسخ را بوجود میآورد.

ترجمه ش - ناظریان